

دریای پارس

در اوستا و نوشته‌های پهلوی و شاهنامه

فریدون جنیدی
بنیاد نیشابور



۱- بررسی واژه

واژه دریا در اوستا به گونه زرینگه zarayangh آمده است، و این نام درباره دریایی است که در اوستا «واورو کش» Vo-oorookash خوانده میشود.

«واورو کش» خود از دو بهر برآمده است:

بخش نخستین آن؛ «واورو»، برابر با پر و بسیار است، و بخش پایانی آن «کش»، برابر با مرز و کناره است و بر روی هم واژه «واورو کش» = پرمرز و بسیار کناره است.

این واژه در نوشته‌های پهلوی، بگونه «فراخو کرت» fraakhvkart درآمده است که بخش نخستین آن، همان «فراخ» و بخش پایانی آن نیز «کرت»، یا «کش» و «کشه» است و آن نیز بسیار کناره و فراخ مرز و کرت است و در زبان فارسی، این واژه را «فراخکرد» می‌خوانند!

گونه دیگر واژه «کش» در اوستا، «گرش» است که بخش نخستین «گرش وره = کشور» را می‌سازد و بر رویهم، کشور جایی است که با «کشه = خط = خد» یا نشانه‌ای که از زدن خیش بر روی زمین پیدا می‌شود، از دیگر جایها جدا میگردد. و پیشینیان، زمین خویش را از زمین همسایگان، با زدن خیش و نشانه آن، جدا می‌کردند.

اما «زرینگه» اوستایی، در زبان پهلوی، بگونه «زره» درآمده است، در زبان فارسی، با دگرگون شدن «ز» به «د» دریا خوانده می‌شود. چنانکه واژه «دَرَنی» فارسی باستان در اوستا «زرنی» و در سانسکریت، «هَرَنی» خوانده می‌شود.

از این واژه نیز در زبان فارسی، دو واژه بر جای مانده است: از «دَرَنی» واژه «دینار»، و از «زرنی» واژه «زر»، و چنانکه پیداست، هر دو گونه این واژه، یک سخن را باز می‌گویند!

از گونه پهلوی این واژه، تا آنجا که نویسنده آگاهی دارد، دو نام در ایران امروز، بر جای مانده است: یکی «گودزره» در سیستان، و یکی دریاچه «زریوار»، در مریوان اورامان کردستان و در دیگر جایها، همواره واژه دریا بجای «زره» بکار می‌رود!

۲- زره فراخکرت؛ یا واورو کش

در نسک‌ها (دفترها)ی برجای مانده از اوستای کهن، بیست و هفت بار از دریای فراخکرت یاد شده است^۱، که هر بار با نشانی شکفت بدان بر می‌خوریم:

۱- وندیداد: فرگرده، بندهای ۱۵-۱۶-۱۷-۱۹-۲۳ و فرگرد ۱۹ بند ۲۵.

زامیاد یشت: بندهای ۵۱-۵-۵۶ تیریش: بندهای ۸-۲۰-۱-۳۲-۳-۴۰.

آبان یشت: بندهای ۳-۴-۳۸-۴۲ فروردین یشت: بند ۵۹ یسنا ۶۵، بندهای ۳-۴ یسنا ۴۲: بندهای ۲-۴-۶

خرده اوستا: بندهای ۲-۴-۶ اورمزد ستایش ۱۲.

«هنگامیکه آنها، بگونه ستارگان دنباله‌دار، در میان زمین و آسمان پرتاب شوند، نزدیک دریای فراخکرت نیرومند خوش‌منظر ژرف، که آبش، سطح وسیعی را فرا گرفته رسند.»

”بند ۸ از کرده ۵ تیریش، یشت‌ها جلد ۱، رویه ۳۴۳“

«سراسر سواحل دریای فراخکرت بجوش درافتد و همه میان آن بالاتر برآید... که دارای هزار دریاچه و هزار رود است، و هریک از این دریاچه‌ها و هریک از این رودها به بلندی چهل روزه راه مرد سوار تندرو است»

”از بند ۴ آبان‌یشت؛ یشت‌ها جلد ۱ رویه ۲۳۵“

«از این آب من یک رود به همه هفت کشور (کشورهای شناخته شده در جهان باستان که ایران در میانه آنها جای داشت) می‌رود، آب من در زمستان و تابستان یکسان جاری است...»

”از بند ۵ آبان‌یشت؛ یشت‌های همانجا“

اینگونه نشانه‌های شگفت از دریای فراخکرت، از شگفت آن دریا سخن می‌گوید و چنین است که در «بن‌دهش»^۱ در بخش چگونگی دریاها، درباره فراخکرت چنین آمده است: «یک سوم این زمین را دربر دارد، از آنروی فراخکرت نامیده شد که یک هزار دریا، در او داشته شده است.»

”بندهش؛ ترجمه مهرداد بهار، رویه ۷۳“

و بنابراین گواهی‌ها، دریای واوروکش یا فراخکرت همانست که در نوشته‌های پس از اسلام، با نام «بحر محیط» آمده است، اما چنانکه خواهیم دید، بخشی از بحر محیط، چون از آن ایران بوده است، با نامی دیگر خوانده می‌شده است و نام چند دریای دیگر که پیوسته بدان بوده‌اند در نامه‌های ایرانی آمده است.

۳- دریای چین:

پدید آمد آن شاه ناپاکدین

سدّم سال روزی به دریای چین

۴- دریای هند:

«... دگر باره از دریای فراخکرت برخیزد، ستویس^۲ رایومند فرهمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود و پس از آن، همه از آن سوی هند، از کوهی که در میان دریای فراخکرت واقع است برخیزد.» و از این گفتار آشکارا برمی‌آید که آن بخش از دریای فراخکرت که با نام هند شناخته می‌شده، آنسوی هندوستان، میانه چین و هند است، جایی که امروز خلیج بنگال می‌خوانندش.

۵- دریای مکران:

۱- بن‌دهش یا ریشه آفرینش، دفتری است که پس از اسلام از روی دامدات‌نسک اوستا نوشته شده است که درباره آفرینش جهان و ستارگان و زمین و کوه‌ها و دریاها و جانوران... سخن گفته شده است.

۲- درباره ستویس، سخن خواهیم گفت. ۳- ترجمانان داننده که زبان آن کشورها را بدانند.

دریایی در کناره گُره امروزی بوده است، زیرا که در گذرِ کاووس از آسیا به سوی اقیانوس آرام چنین آمده است:

از ایران بشد تا به مکران و چین
گذر رد از آن پس به مکران زمین
ز مکران شد آراسته تا زره
میان‌ها ندیدند، بند و گره
از این گفتار چنین بر می‌آید که مکران، سرزمینی میان چین و آب‌زره یا زره فراخکرت است که از آنجا به دریابار فراخکرت می‌رسیده‌اند.
دیگر بار در شاهنامه، از لشکرکشی کیخسرو پس از پیروزی یافتن بر توران، بدان هنگام که آهنک بازگشت به ایران را از راه دریا دارد:

ز لشکر، فرستادگان برگزید
که گویند و دانند؛ گفت و شنید^۱
فرستاد کس نزد خاقان چین
به فغفور و سالار مکران زمین
که گرداد گیرید و فرمان کنید
ز کردار بد، دل پشیمان کنید
خررش‌ها فرستید پیش سپاه
بینید ناچار، ما را به راه^۲

.....

فرستاده آمد به هر کشوری
بجایی که بُد، نامور مهتری
غمین گشت فغفور و خاقان چین
بزرگان هر کشوری همچنین
فرستاده را چند گفتند گرم
سَخُن‌های شیرین و گفتار نرم
که ما شاه را سربسر کهتریم
زمین جز به فرمان او نسپریم
گذرها که راه دلیران بُدست
بینیم، تا چند، ویران شدست
کنیم از سر آباد، با خوردنی
بیاییم و آری‌مش آوردنی

.....

دگر نامور، چون به مکران رسید
دل شاه مکران، دگرگونه دید
بر تخت اورفت و نامه بداد
بگفت از پیام آنچه بودش به یاد
سبکسر، فرستاده را خوار کرد
دل انجمن، پر ز تیمار کرد
بدو گفت: با شاه ایران بگوی
که نادیده، بر ما فزونی مجوی
زمانه همه زیر بخت من است
زمین، روشن از تاج و تخت من است
چو خورشید، تابان شود بر سپهر
نخستین، بر این بوم تابد به مهر

^۲ - به پذیره و استقبال ما بیاید.

و این گفتار شاهنامه، جای هیچگونه گمان نمی‌نهد، که برای رسیدن از میانه آسیا از مرز فغفور و چین می‌باید گذشتن، تا به مکران رسند، و سرزمین مکران، نخستین زمینی است که آفتاب تابان بر آن می‌تابد! و به گمان درست، سرزمین مکران، یا کره آن روزگار، گسترده‌تر از شبه‌جزیره کره امروزین بوده است، زیرا که امروز، برای رسیدن به دریا، می‌شاید که از سرزمین‌های بالای چین کنونی بگذرند، اما در آن روزگار، بی‌گذر از کره، به دریا نمی‌رسیده‌اند!

گفتار شاهنامه چنین است که سپاه ایران، پس از گذشتن از چین، با سپاه مکران جنگ آراستند و آن کشور را گشودند و بسوی خاستنگاه خورشید و دریای مکران رفتند، و:

چو آمد به نزدیک آب زره	گشادند گردان میان از گره
همه کارسازان دریا به راه	ز چین و ز مکران همی برد شاه
به خشکی بگرد آنچه بایست کرد	چو کشتی به آب اندر افکند مرد
بفرمود تا توشه برداشتند	ز یکساله، تا آب بگذاشتند ^۱

۶- دریای سرخ:

و این، نخستین دریانوردی دراز آهنگ ایرانیان نبوده است، زیرا که سده‌های پیش از آن، بدان هنگام که از سوی مصر و شام، درفش شاهی برافراشته می‌شود و آنان خود را از بند کاووس (کاسیان = کاسپ‌ها) می‌رهانند، ایرانیان چون گذر از راه آن بیابان را، که امروز صحرای سوریه نامیده می‌شود، دراز می‌بینند و جان سپاهیان را در این راه تباه شده می‌دانند، برای رسیدن به مصر و شام و هاماوران (سرزمین هیتیت‌ها)، گذر از راه دریا و آب زره تا دریای میان عربستان و آفریقا آسان‌تر می‌یابند، و بدان کار می‌شتابند:

بی‌اندازه کشتی و زورق بساخت	بیاراست، لشکر بدو در نشاخت ^۲
همانا که فرسنگ بودی هزار	اگر ره را پای کردی شمار
همی راند تا در میان سه شهر	ز گیتی بر این گونه جویند، بهر
به دست چپش مصر و، بربره راست	رهی در میانه، بدانسو که خواست
به پیش اندرون، شهر هاماوران	به هر کشوری در، سپاهی گران
خبر شد بدیشان که کاووس شاه	برآمد ز آب زره، با سپاه!

۷- دریای پویی تیک:

در بند هشتم بندهش (دریاها)، از دریا‌های مرز ایران چنین نام می‌رود:

^۱ - بگذاشتند: بگذشتند و عبور کردند.

^۲ - نشاختن: نشانیدن

«سه دریای شورمایه‌ور است که یکی پویی تیک و یکی کمرو و یکی سیاه‌بن! از هر سه پویی تیک بزرگ‌تر است و در آن آبکاست و آبخاست هست.»

x آبکاست و آبخاست (یا جزر و مد):

و این، یکی از بزرگترین شگفتی‌های گفتار ما است، زیرا که نشان می‌دهد ایرانیان از آبکاست و آبخاست آگاه بوده‌اند و از آن برای راندن کشتی‌ها در هنگام آبخاست بهره‌میرده‌اند، تا آنجا که بتوانند کالای خود را به روستاهای دور از دریا برند و هنگام آبکاست، کشتی‌ها، بار و کاروانی تازه میگرفت، تا هنگام آبخاست دیگر از آب برآمده به دریای زره (یا پویی تیک) باز گردند، و بهمین روی، این پدیده گیتی نیز در دیدگاه آنان گرامی بوده و ستایش می‌شد!

و این برتر، آنکه در همان هنگام می‌دانستند که این پدیده شگفت به ماه بستگی دارد:

«درباره آبکاست و آبخاست گوید که پیش ماه به هرگاه، دو باد می‌وزد که جایگاه ایشان در دریای ستویس است. یکی را فرودآهنگ و یکی را برآهنگ (فراز آهنگ) خوانند. هنگامی که آن برآهنگ وزد، آبخاست، و هنگامی که آن فرودآهنگ وزد، آبکاست باشد. به دیگر دریاها از آنجا که گردش ماه بدینسان نیست، آبخاست و آبکاست نباشد، دریای کمرو است که به تبرستان گذرد.»^۱

این سخن نیز بدین گفتار می‌باید افزودن که ایرانیان می‌دانسته‌اند که آبکاست و آبخاست، در دریاها آزاد روی می‌دهد، نه در کمرو (هیرکان: تبرستان: خزر: گیلان) و نه در دریاچه‌های کوچک و نیز هم‌آنان می‌دانستند که این پدیده به نیروی ماه (و نه خورشید) بستگی دارد. زیرا که سهروردی نیز که از نوشته‌های اوستایی و پهلوی برخوردار بوده‌است، هزاران سال پس از آنان می‌گوید:

«از آثار هردو نیر، یعنی سلطان بزرگ، آفتاب، و وزیرش ماه، از پختن میوه‌ها و رنگ دادن ایشان، و زیادت و کم شدن آب‌ها بر زیادت و نقصان ماه!»^۲

این دریا در اوستا، بگونه سَتَ وَاَسَ Sata-va-esa آمده است، که از دیدگاه واژه‌ای، «دارنده یکسند جایگاه یا یکسند خانه» است و نام ستاره‌ایست در آسمان نیمروزان، که امروز بدان «سُهیلِ یمانی» گویند. و از آنجا که نام عربی این ستاره را بدان روی برآن نهاده‌اند که از ایران در آسمانِ یمن دیده می‌شود، در ایران باستان نیز دریای جنوبی ایران را که امروز بنام اقیانوس هند خوانده می‌شود بنام ستاره «سَتَ وَاَسَ» با همان نام می‌خواندند، و این نام در پهلوی، به «ستویس» برگردانده شد.

۱- بندهش ایرانی (متن پهلوی) رویه ۶۹. متن‌های پهلوی (بخش‌هایی از بندهش، زند و وهمن‌یشت و دینکرد، رویه ۴۴ و نیز بندهش ترجمه

مهردادبهار، رویه ۷۴

۲- الواح عمادی؛ لوح اول، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، رویه ۱۲۱.

در فرهنگ پس از اسلام، سرخ شدن سیب را از ستاره سهیل یمن می‌شمارند، و در فرهنگ پیش از اسلام، باران و آب‌رسانی به سرزمین‌های جهان و پالایش آبها از گند و آلائش‌ها، که از روی زمین بدانها می‌رسد، از خویشکاری^۱ های دریای ستویس می‌شمردند:

«ستویس پالای آب، افزار هرمز داد را می‌ستایم.» «سی‌روزه کوچک؛ بند ۱۳»^۲

این سخن به زبان امروز، چنین گزارش می‌شود:

«(دریای) ستویس، افزاری را که خداوند، برای پالایش آب آفریده است، می‌ستایم!»

و باز در سیروزه بزرگ درباره ستویس چنین آمده است:

«ستویس پالای آب، افزار هرمز داد- پالای آبی او اینکه: هر آب اندر زمین هفت کشور بریزد، به ستویس رسد، و ستویس آنرا بیالاید و پاک کند و به پاکی به زره فراخکرت شود.»^۳

و این نیز یکی از برترین آگاهی‌ها در گستره دانش جهانی است که ایرانیان چند هزار سال پیش، می‌دانسته‌اند که آبهای آلوده که از زمین بسوی دریا روان می‌شود، با یاری نمک و دیگر ماده‌ها که در آب هست پالایش می‌شود... و یک نکته دیگر نیز در این گفتار رخ می‌نماید که ایرانیان می‌دانسته‌اند که ستویس را به دریای فراخکرت راه هست!

و نیز این گفتار بندهش نشان می‌دهد که ستویس میان دریای پویی تیک و دریای فراخکرت جای دارد: «...هم گسته (ناحیه) دریای فراخکرت، و به فراخکرت پیوسته است. میان این دریای فراخکرت و پهلوی آن، پویی تیک را، دریایی فراگرفته است که دریای ستویس خوانند.

هر ستبری و شوری و ناپاکی از دریای پویی تیک به دریای فراخکرت گرد آید رود. به بادی بزرگ و بلند از آن دریای ستویس باز زده شود (پلیدی از آن گرفته می‌شود) و هرچه پاک و روشن است به فراخکرت و چشمه‌های اردویسور شود. بند این دریا به ماه و باد پیوسته است به افزایش و کاهش ماه بر آید و فرو شود.»^۴

× جایگاه دریای پویی تیک:

چون دریای پویی تیک:

- در کنار مرز ایران است!

- از دریا‌های تیرستان و سیاه‌بُن بزرگ تر است!

- آب‌خاست و آب‌کاست دارد!

^۱-خویشکاری: وظیفه. ۲- رویه ۷، سیروزه کوچک و سیروزه بزرگ. ۳- همان، رویه ۶۳.

^۴- تنی چند از سخنرانان گرامی (کنگره) خلیج فارس کهن‌ترین نام دریای پارس را از نوشته‌های آشوری آوردند. باز آنکه نام پویی تیک، بسی کهن‌تر از زمان پیدایی حکومت آشور است.

- به دریای ستویس و از آنجا به فراخکرت راه دارد!

پس همین دریای پارس است که از هنگام هخامنشیان، بنام پارسیان، "پارس" نامیده شد.

اما تا این زمان (زمان هخامنشیان)، در نوشته‌های پهلوی و نامه‌های دینی و فرهنگی، همان نام پوی تیگ را دارد.^۱

×خط راست:

در هنگام کاسیان (کاووس شاهنامه)، ایرانیان «خط راست» کره^۲ زمین را که امروز «خط استواء» اش می‌نامند، پیدا می‌کنند و در آنجا "زوله‌گاه"^۳ می‌سازند:

همی جایگه ساخت بر خط راست	که نی روز بفرود و نی شب بکاست
نبودی تموز ایچ پیدا ز دی	هوا عنبرین بود و بارانش، می
ز جزع یمانی یکی گنبدی	نشستنگه نامور موبدی
ازیرا چنین جایگه کرد راست	که دانش از آن جای، هرگز نکاست

×جزیره فاره:

این جایگاه که بر روی خط راست برای زوله‌گاه برگزیدند، در میان دریای ستویس بر روی خطی ساخته شد که روز را در جهان شناخته شده آن هنگام، (از شرق ژاپن تا غرب ایسلند) به دو نیمه می‌کرد، و این خط که نیمروز نامیده می‌شد، پسان به نصف‌النهار را به زبان‌های خود ترجمه کردند، و شگفت آنکه برای هر جا نصف‌النهاری پنداشتند و شگفت‌تر از همه آنکه نصف‌النهار، یا نیمه جهان را به گرینویچ، که در کناره روز و آغاز شب جای داشت کشاندند!

برای آنکه جایگاه آن زوله‌گاه در میان دریای ستویس روشن شود، می‌باید به یک بند از مهریشت بنگریم، که در آن مرزهای کشور آریایی باستان، نشان داده می‌شود:

۱- «درکهن‌ترین گِلنوشته‌های (۵۵۰۰ سال پیش)، نام این دریا "پست" آمده است.» یادداشت محمدرضا ریاضی. هنگام سخنرانی نویسنده در جزیره کیش و چنانکه دیده می‌شود، با دگرگونی «ی» به «س»، چونان «پی» به «پس».... «پست» گونه‌ای دیگر از «پویت»، در نام پوی تیگ است.

۲- کره در زبان اوستایی سِکَرِن نامیده می‌شود و ایرانیان بگواهی اوستا از همان زمان باستان به کره‌ای بودن زمین پی‌برده بودند:

sekarena

۳- زوله‌گاه (صدخانه) جایگاهی بوده است که در آن به زمان دراز به ستارگان می‌نگریستند. کُنش «ژل‌زدن» امروز فارسی نیز از همان است. در زبان عربی زولگه یا زوله‌گاه را به مزوله برگرداندند و برخی نویسندگان امروز چون ذبیح بهروز و مه‌مد مغدم! نادانسته مزوله را با نام زاول=زابل یکی دانسته‌اند!!

«... کسی که بازوان بلندش (مهر) پیمان‌شکنان را گرفتار سازد، او را بگیرد اگرچه او در مشرق هندوستان باشد، او را برافکند، و اگر او در مغرب نیغن باشد، اگر هم او در دهانه رود آرتنگ باشد، اگر هم او در مرکز زمین باشد.»

مهریشت؛ کرده ۲۷ بند ۱۰۴

این بندنگاره ایران باستان، پیش از هخامنشیان را فراروی ما می‌نهد! دهانه رود آرتنگ (سیردریا = گلزیون = آرتنگ = سیحون) آنجا که به دریای خوارزم می‌ریزد، اندکی با زمان باستان جابجا شده است، زیرا که در زمان باستان بدان روی که آمودریا (جیحون، وهرود) از جایی نزدیک چارجو بسوی دریای تیرستان می‌رفته است، و آن خط که از دهانه آرتنگ کشیده می‌شد، از زابل می‌گذشت و اگر آن را «صفر» بگیریم، از آنجا تا ژاپن، ۹۰ درجه جغرافیایی و از آنجا تا ایسلند نیز ۹۰ درجه بوده است:

دنباله این خط بسوی دریای ستویس، مارا به مرکز زمین، یا پایین‌ترین مرز ایران باستانی می‌رساند، و از برخورد آن با خط راست (استوا) پدیدار می‌شود.

این جایگاه تا آنجا که نویسنده پژوهیده است، در هیچیک از نوشته‌ها که امروز در دست ما هست نیامده است، مگر در نامه گرامی «حدودالعالم» که در بخش جزیره‌های جهان چنین آورده است:

«یازدهم جزیره ناره (یا فاره) است بر خط استوا، بر میانه آبادانی جهان، طول او از مشرق تا مغرب ۹۰ درجه است و زیج‌ها و رصد و جای کواکب سیاره و ثابتات بدین جزیره راست کرده‌اند. اندر زیج‌های قدیم، این جزیره را استواء لیل و نهار خوانند.»

استواء لیل و نهار یا برابری روز با شب، همان است که پیش از این در گفتار شاهنامه آمد و جای این جزیره در دریای ستویس، از آن ایرانیان بوده است، و آن دریا نیز نامی ایرانی داشته است، و کهن‌ترین نوشته‌ها و نشانه‌های جهان نیز از برای کهن‌ترین نام دریای پارس، نوشته‌های ایرانی است.